

## فر و شاهان و پهلوانان ایرانی فرهمند

دکتر زهرا تبریزی شهریو<sup>۱</sup>

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

### چکیده :

فر یا فره یا خوره یا خورنے نیروی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است، تا او را در انجام عملی که با وظیفه و حرفة آدمی مطابقت دارد باری کند. فرمانروایان، موبدان، پهلوانان و ... فره مخصوص به خود دارند، تا زمانی که فره ایزدی با افراد همراه باشد پیروزی با آنان بار است و به مجرد اینکه فره از آنان بگریزد، بخت از آنان روی می‌تابد. بلندترین یشت اوستا، فروردین یشت است که مختص فروهر است. فروهر در اوستا فروشی، در پهلوی فروهر است. فروردین نیز از همین کلمه است.

فروشی (faravašī) مرکب است از فر به معنی پیش و مقدم و از ریشه وشن (vaš) که ممکن است به جای کلمه وخش (vaxš) به معنی بالیدن باشد. این نوشتار می‌کوشد تا با ذکر نام شاهان و پهلوانان ایرانی صاحب فر به ارزش و جایگاه این موهبت الهی بپردازد.

### کلید واژه‌ها :

فر، فرهمندان، شاهان ایرانی، پهلوانان ایرانی

---

1 - dina.tabrizi@yahoo.com

تاریخ پذیرش  
91/7/28

تاریخ دریافت  
91/4/14

مقدمه :

فر، فروغی ایزدی است که از پرتو آن انسان‌ها به مراتب عالی می‌رسند، فر در وجود انسان سبب شکوه و اقتدار می‌گردد. دارندگان فر با بهره‌گیری از نیروهای آن می‌توانند بسیاری از کارهای دشوار را انجام دهنند. در واقع دستیابی به برکت، اقبال، خواسته نیز وابسته به داشتن فر است، اما فر بر اثر خویشکاری به دست می‌آید، یعنی اگر هر کس به وظایف خویش و وظیفه طبقه خود عمل کند، فرمند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد. فر، نیروی کیهانی و ایزدی است که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم به صورت قدرت، ثروت، موفقیت بر زندگی مردم اثر می‌گذارد، انسان با فر آفریده نمی‌شود ولی می‌تواند دارای فر باشد و حتی اگر کسی فر را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد. با گذشت زمان، در زبان ما، فر و بخت هم معنی گرفته شده است (رستگار فسایی، 1383: 57). به طور کلی «فر» عطیه یا قدرتی الهی است که انسان آن را دریافت می‌دارد و هیچ قدرتی جز ایزان آن را ارزانی نمی‌دارند، ولی انسان وقتی فر را به دست می‌آورد، باید منش و روشه ایزدی داشته باشد، والا همین که از راه و رسم ایزدی منحرف شود، فر به اشکال مختلف از وی دور می‌گردد. فرمندانی که در این مقاله از آن‌ها یاد خواهیم کرد؛ عبارتند از شاهان ایرانی فرمند: ۱. کیومرث، ۲. هوشنگ، ۳. تهمورث، ۴. جمشید، ۵. فریدون، ۶. کیکاووس، ۷. کیخسرو، ۸. اردشیر بابکان.

پهلوانان ایرانی فرمند: ۱. گرشاسب، ۲. آرش شیواتیر، ۳. سام، ۴. زال، ۵. رستم، ۶. اسفندیار.

**الف - شاهان ایرانی فرمند**

**۱. کیومرث**

کیومرث به عنوان نخستین انسان در آغاز هزاره سوم<sup>۱</sup> آفرینش با گاو یکتا<sup>۲</sup> آفریده در ساحل رودخانه داییتی (dāitī) آفریده شد: «او روشن چون خورشید، او را بالا به اندازه چهار نای بود» (بهار، 1369: 30).

کیومرث نخستین کسی است که گفتار والا را بر زبان می‌آورد. «چون کیومرث مانسرسپند (=کلام مقدس) اورمزد را شنید با اندیشه پاک اندیشید که کلام مقدس، بهترین پرهیزکاری برای نابودی دروغ (=اهریمن) است (راشد محصل، 49:1385).

در متون تاریخی بنابر برخی روایات، کیومرث را نه تنها اولین انسان دانسته بلکه به اتفاق، همه او را سر پادشاهان معرفی می‌کنند. بنابر روایتی، کیومرث در برابر اهریمن قرار می‌گیرد و اهریمن نحوه خوردن کیومرث را از او می‌پرسد. کیومرث به اهریمن پیشنهاد می‌کند که او را از سر بخورد و بدین ترتیب اهریمن از سر شروع به خوردن می‌نماید و دو قطره منی از پشت کیومرث به زمین می‌ریزد و نسل بشر از آن تداوم می‌یابد (بیرونی، Nyberg 1352: 2-141). در مورد نام کیومرث، بارتولومه (Bartolome) و نیبرگ (Nyberg) معتقدند که نام کیومرث در اوستایی گیومرت (Gayomart) و در پهلوی (Gayo- maretan) است، که جز اول آن «گیو و گیه» به معنی جان و زندگی است و جز دوم به معنی درگذشتنی است که در حقیقت دارنده جان میرا یا انسان فانی است که خود این نام نیز انسان را از خدایان جاودانه جدا می‌سازد و کیومرث را به عنوان نخستین مخلوق فانی خدایان مطرح می‌کند (رستگار فسایی، 1383: 216).

کیومرث نخستین انسان است که موجب پدید آمدن نخستین جفت بشری، مشی و مشیانه می‌شود. از نطفه کیومرث که به زمین ریخته می‌شود، پس از چهل سال شاخه‌ای ریواس می‌روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سال‌هایی است که مشی و مشیانه نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند (آموزگار، 54: 1374). کیومرث نمونه انسان کامل است و برای یاری و کمک به آفریدگار خلق می‌شود و به همین جهت، کیومرث را مردِ آهلو (=مرد مقدس) نیز نامیده‌اند.

## 2. هوشنگ

لقب او در اوستا پَرَدَاتَه (Paradāta) است، به معنی نخستین کسی که برای حکومت تعیین شده که در پهلوی و فارسی به صورت پیشداد در می‌آید و آغاز سلسله پیشدادیان از اینجاست. هوشنگ و تهمورث در برخی از روایتها جز نخستین فرمانروایان افسانه‌ای فرض شده‌اند. در شاهنامه، هوشنگ فرزند زاده کیومرث است. هوشنگ بر دیو سیاه پیروز می‌شود.

کشف آتش را به او نسبت می‌دهند. بنابر روایت شاهنامه، هوشنگ روزی با تنی چند از ملازمان به سوی کوه می‌رود، از دور ماری تیره تن را می‌بیند که دود از دهانش برمی‌خیزد. هوشنگ با نیروی تمام، سنگی به سویش پرتاب می‌کند که به سنگی دیگر می‌خورد و به این ترتیب فروغ آتش پدیدار می‌شود و راز آتش کشف می‌گردد. جشن سده را یادبودی از این واقعه می‌دانند (آموزگار، 1374: 47). قدرت یافتن او مرهون خواست اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان است و او هم بر جهان مادی و هم بر جهان مینوی، هم بر انسان‌ها و هم بر پریان و دیوان و جادوان فرمانروایی دارد. در بسیاری از متون نیز او را پیامبر دانسته‌اند که حق تعالیٰ او را به اهل آن زمان فرستاده بود و به مردم خدای پرستی آموخت (ابن بلخی، 1374: 93).

### 3. تهمورث

تهمورث، پسر هوشنگ است که پس از پدر به پادشاهی رسید و لقب دیو بند داشت. بلعمی درباره وجه تسمیه دیو بند می‌نویسد: «خدای تعالیٰ نیرویی به او داده بود که دیوان و ابلیس را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرمود که از میان خلق بیرون شوید و همه را از آبادانی‌ها بیرون کرد و در بیان‌ها فرستاد» (بلعمی: بی تا: 20).

«تهمورث مهمترین پادشاهی است که با اهریمن و دیوان ستیز می‌کند و اهریمن را اسیر می‌سازد و او را به صورت اسب درمی‌آورد و بر او زین می‌نهد و بر وی سوار می‌شود و به اقصای عالم سفر می‌کند که این تمثیل می‌تواند نمونه غلبه کامل او بر اهریمن و نیروهای اهریمنی باشد. او اولین کسی است که از دیوان کارهای مثبت را فرا می‌گیرد و دیوان نوشتن سی‌گونه خط و دیگر فنون را به او می‌آموزند. به نظر می‌رسد که دیوان در این مرحله بسیار هوشمندتر، تواناتر و داناتر از انسان‌ها هستند، به طوری که بسیاری از دانستنی‌هایی را که تهمورث و انسان‌های دیگر نمی‌دانند، به ایشان می‌آموزانند» (رسنگار فسایی، 1383: 222). در متن‌های پهلوی، رفتن نژادهای گوناگون از خونیرس<sup>3</sup> (xvanēras) به کشورهای دیگر در زمان فرمانروایی تهمورث صورت می‌گیرد. مردم بر پشت گاو اساطیری سَرَسُوك (sarāsūk) می‌نشینند و به سوی سر زمین جدید می‌روند.

در طی این سفر و بر پشت این گاو است که شبی در میان دریا، باد بر آتشدان‌های پر آتشی که بر سه جای پشت گاو قرار دارد می‌کوبد و آن‌ها را به دریا می‌اندازد.  
«این سه آتش که نمادی از سه آتش مهم اساطیری آذر فرنبغ (آتش موبدان)، آذر گشنب (آتش ارتشتاران) و آذر بزرین مهر (آتش کشاورزان) تلقی شده اند نور بر همه جا افشارند و راه را به رهروان نشان می‌دهند» (آموزگار، 1374: 48).

#### 4. جمشید

جم با لقب «شید» پیوند خورده است، در معنی روشنی و روشنایی. در اوستا پسر ویونگهان (vivanghān) است، نخستین کسی که هوم را مطابق آیین می‌نشاند و این سعادت به او می‌رسد که صاحب فرزندی به نام جم درخشنان یا جمشید شود. «جم شخصیتی است هندو ایرانی و با نام یمه در هند. نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. او سرور دنیا در گذشتگان می‌شود» (آموزگار، 1374: 48). «جمشید از پادشاهان تاریخی است که در طول زندگی خود کارهای سودمندی برای مردم انجام داد: پنجاهه‌ی نخست: از سال اول تا پنجاهه‌ی پادشاهی، بگفت تا شمشیر و زره خود و سلاح‌های دیگر بسازند و ابزار صنعتگران از آهن کنند، در پنجاهه‌ی دوم: از سال پنجاهه‌ی تا صدم پادشاهی خویش بگفت تا ابریشم و کتان و دیگر رستنی‌ها را برسند و ببافند و رنگ کنند و ببرند و بپوشند، در پنجاهه‌ی سوم: از سال صدم تا صد و پنجاهه‌ی مردمان را به چهار طبقه تقسیم کرد و در پنجاهه‌ی چهارم و پنجم: از سال صد و پنجاهه‌ی تا سال دویست و پنجاهه‌ی به جنگ شیاطین و جن پرداخت و آن‌ها را به اطاعت خود درآورد» (بیرونی، 1352: 147). به دلیل وجود فرّ ایزدی در جمشید، در دوران او بهشتی زمینی پدید می‌آید و آرمان شهر واقعی ظهور می‌یابد و در نتیجه در دوران او نه سرما باشد و نه گرما و مردم شاداب در صلح و صفا باشند. آفریدگار به او هشدار می‌دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همه مردمان و حیوانات روی زمین نایود خواهند گشت و جم را وا می‌دارد که «وری» (=دژی) بسازد. جمشید این دژ را که وَرِحَمْكَرْد (= دژ ساخته جمشید) معروف است بنا می‌کند، به این وَر، از مردان و زنانی که در این جهان از همه برتر و نیکوترند نمونه‌ای

می‌برد و از جانوران آنچه بزرگ‌تر و بهتر و خوش نژادتر؛ از گیاهان آنچه بلندتر و خوشبوتر و خوش دانه تر؛ از آتش‌ها سوزان‌تر؛ و از خورش‌ها، گواراتر، از هر کدام جفتی فراهم می‌کند و بدین دژ می‌برد تا آفت اهریمنی نتواند نسل این پدیده را از میان بردارد. اما در نهایت با وجود همه روش‌های پسندیده ای که جم در ابتدا داشت، او گناهکار می‌شود. در متن‌های دینی آمده است که زردشت او را سرزنش می‌کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است. در متن‌های دیگری آمده است که جمشید از این رو گناهکار می‌شود که غرور بر او چیره می‌گردد و دروغ می‌گوید و با ادعای بیهوده همسانی با خدا، خود را معرض نفرین قرار می‌دهد و به این ترتیب، فره از او می‌گریزد. جمشید با این که گناه می‌کند، در سنت ایرانی همواره شخصیتی شایسته ستایش باقی می‌ماند. سقوط او به سر رسیدن دوران طلایی است.

## 5. فریدون

فریدون نیز از فرهمندان اساطیر ایران است که در اوستا و متون کهن، چون وندیداد و هوم یشت ذکر او رفته و براندازندگی اژدها خوانده شده است. در اوستا فریدون قهرمانی است که شخصیت نیمه خدایی دارد و لقب او اژدهاکش است. او پسر آبtein است، دومین کسی است که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. «فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می‌شود، ولی او را نمی‌کشد بلکه او را در بند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلپاسه و وزغ و مور خواهد شد. پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان بجز زردشت می‌رساند و این پیروزی بر فریدون این فرصت را می‌دهد که بخشی از فره جم را که گریخته به دست آورد» (آموزگار، 1374: 53).

«فریدون علاوه بر فرمانروایی، مردم را به انصاف و داد و نکوکاری و شکرگزاری و پرستش خدا فرا می‌خواند، او لقب موبد داشت. لقب دیگر «کی» به معنی پاک در کنار نام او قرار داشت، به این معنی که به روحانیت پیوسته است. فریدون، نخستین شاهی بود که به علوم مختلف توجه کرد و علم طب را آورد» (طبری، 1352، جلد اول: 154). فریدون نیز چون برخی از فرمانروایان پیشین، نبردهایی با دیوان انجام داد و بسیاری از دیوان مازنی را

نابود کرد و یا از سرزمین خود بیرون راند. فریدون از فرمانروایانی بود که ابتدا، بی مرگ آفریده شد، اما در اثر فریب اهریمن فانی و میرا شد. اورمزد، فریدون را به دین انگیخت و او اورمزد را تحقیر کرد و به سبب آن تحقیر، پیری بر او فرود آمد.

## 6. کیکاووس

کاووس از شاهان پر فرّه است. کاووس و برخی از شاهان دیگر از قدرتی فرا بشری و ایزدی برخوردار بودند. اورمزد کاووس را همچون، فریدون و جم بی مرگ آفرید، اما او نیز در اثر فریب دیوان مرگمند شد. کاووس از شاهانی بود که به پادشاهی بر هفت کشور راضی نبود. او آرزومند افزایش گستره فرمانروایی خود بود. زمین و آسمان باید در قلمرو فرمانروایی او قرار می گرفت، این اندیشه باطل با تحریک و ترغیب دیو خشم به مرحله عمل در آمد. اما نتیجه و سرانجام آن ناکامی و میرایی و از دست دادن فرّه و نیروی ایزدی بود.

کاووس از شاهانی است که با وجود برخورداری از موهبت ایزدی، به سبب کم خردی نسبت به خدای خویش، ناسپاس و از بهشت محروم می شود، کم خردی کاووس موجب کارهای نابخردانه و تصمیم گیری های غلط او برای سرزمین ایران می شود. کاووس برای هجوم و تسلط بر آسمان آماده شد و با سپاهی از دیوان و بدکاران خود را بر فراز قله البرز افکند و به جایی می رسد که آخرین حد میان ظلمت و نور بود. در آنجا به ناگهان کی کاووس از همراهان جدا ماند. اما دست از خیره سری بونداشت و در عناد و لجاج باقی ماند. در این هنگام اورمزد فرّ کیانی را از او باز گرفت. سپاه کاووس از آنجا به زمین پرتاب شد و خود به دریای وروکش<sup>4</sup> (vorukaš) گریخت. فرمانروایی کاووس به دو بخش قبل و بعد از پرواز او به آسمان تقسیم می شود که هر بخش مدت هفتاد و پنج سال فرمانروایی داشت.

«در متن های پهلوی همچنین آمده است که در فرمانروایی کیکاووس گاوی بود که نیروی معجزه آمیزی از ایزدان به او رسیده بود. هر بار که ایرانیان و تورانیان در مورد مرز دو کشور با هم اختلاف نظر پیدا می کردند، آن گاو را می آوردند و او مرز میان ایران و توران را نشان می داد. چون تورانیان با مرزنمایی این گاو محاکوم می شدند، بر کاووس رشك بردنده و او را وادار کردند که آن گاو را بکشد و این کار را جنگجویی به نام سریت (serit) به رغم میل خود و بنا به فرمان کیکاووس انجام داد» (آموزگار، 1374:62).

## 7. کیخسرو

کیخسرو از موعدهای ایرانی و از جاودانانی است که در رستاخیز به همراه سوشیانس<sup>5</sup> (sošyāns) قیام خواهد کرد. ظهرور او را پیشاپیش پیش‌بینی کرده و در خواب‌های متعدد، آمدن وی را خبر داده بودند و افراسیاب در صدد کشتن وی بود، ولی توفیق نیافت. ادرویسور آناهیتا فرهمندی غلبه بر دیوان و جادوان و ستمگران را به وی بخشید. او از بیماری و مرگ برکنار بود و فر کیانی داشت، از بهشت آگاه و همیشه پیروزمند بود. آذرگشسب او را یاری می‌دهد. «کیخسرو جام جهان نما دارد و همه چیز را در آن می‌بیند، او مهرهای شفا بخش دارد که جانبخش است. او تا هنگام مرگ فرهمند است و سروش پیشاپیش، مرگ وی را به او خبر می‌دهد. پیش‌بینی‌های او تا آخرین دقایق مرگ برای وی و پهلوانانش درست درمی‌آمد» (رستگار فسایی، 1383: 237).

او در متن‌های پهلوی شخصیتی بسیار برجسته دارد و در اوستا از جاودانان است. وقتی فرنگیس باردار او است پدرش سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود. «پیران» کوشش فروان می‌کند که مادر و فرزند از مرگ رهایی یابند. آنان به ایران می‌گریزند و مورد استقبال کیکاووس و ایرانیان قرار می‌گیرند. کیخسرو بنا به روایت‌هایی در کنگ دژ به دنیا می‌آید و در پایان جهان باز خواهد گشت. او بتکده کنار دریاچه چیچست (ارومیه) را در هم می‌کوبد و آتش آذرگشسب، آتش ارتشاران را بنیان می‌نهد. او پیش از ظهرور زردشت به آیین اورمزد آگاهی دارد. «بنا به روایت کتاب‌های پهلوی، کیخسرو ناپدید می‌شود، ولی نمی‌میرد، او در محل مرموزی پنهان است. وظیفه‌ی او به خصوص این خواهد بود که گرشاسب پهلوان را در دوران سوشیانس بیدار کند؛ در برگزیدن دین زردشتی او را رهنمون باشد و سپس از او بخواهد که ضحاک را که به دست فریدون تا پایان جهان به بند کشیده شده و در هزاره‌ی اوشیدر ماه (ośidar māh) بند خویش را خواهد گستت، از میان ببرد. او در هزاره‌ی سوشیانس بر واي<sup>6</sup> «دیرنگ یا دیرنده خدای» (= وايی که فرمانروایی دراز دارد) می‌نشیند و به پیشواز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را بر سوشیانس برمی‌شمارد و پنجاه و هفت سال فرمانروای کشور می‌شود» (آموزگار، 1374: 66).

#### 8. اردشیر بابکان

اخترشناسان به اردوان اشکانی گفته بودند که به زودی رویدادی بزرگ اتفاق خواهد افتاد و کهتری سپهبد نژاد از درگاه او خواهد گریخت و به پادشاهی خواهد رسید و اردشیر بابکان که این خبر را شنید، دل برگریز از درگاه اردوان نهاد و با کنیزکی به نام گلنار با دو اسب سپید و سیاه از درگاه گریخت و به پارس رهسپار شد، چون اردوان از گریختن آنان آگاه شد، کسان به دنبال ایشان فرستاد. اردوان تندتر از بی آنان تاخت و اردشیر که خسته بود به کنار چشمهای رسید و خواست تا فرود آید که دو مرد جوان که بر آبگیر نشسته بودند او را گفتند که بتازد و تن خود را دریابد و اردشیر رو به ره نهاد. اردوان چون به شهری دیگر رسید و از مردم سراغ اردشیر را گرفت پاسخ شنید که در غروب روز پیش ایشان را دیده‌اند که غرمی بر پشت یکی از آن دو نشسته بود و اردوان از تعقیب او منصرف شد... (روستگار فسایی، 1383: 238)

در "کارنامه اردشیر بابکان"، داستان پیوستن فرّ به اردشیر چنین آمده است:

«ایشان را قوچی بسیار ستبر از پس همی دوید... اردوان... بشتافت چون به دیگر جای آمد، از مردمان پرسید که آن دو سوار چه گاه بگذشتند؟ ایشان گفتند که نیمروز... و قوچی هم پهلویشان همی رفت. دستور روحانی دین گفت آن فرّه خدایی و کیانی است. اردوان سخت شتافت... و کاروانی به پذیره آمد و اردوان از ایشان پرسید... ایشان گفتند... که یکی از ایشان سواران، قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بود... اردوان بازگشت...» (فره وشی، 1354: 87)

«دیگر نشانه فرّهمندی اردشیر آن است که دختر اردوان زهر در جام اردشیر می‌افکند تا او را بکشد: ایدون گویند که ورجاوند آذرفرنبغ پیروزگر، ایدون چون خروسی سرخ اندر پرید و پر به پشت زد و آن جام از دست اردشیر به زمین افتاد... گربه و سگ که در خانه بودند آن خورش بخوردند و بمردند» (روستگار فسایی، 1383: 238).

### ب. پهلوانان ایرانی فرهمند

#### 1. گرشاسب

این پهلوان کهن به دوران هندو ایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش زردشتی وارد روایت‌های دینی شده و رنگ زردشتی به خود گرفته و گونه‌های متفاوت این روایتها باعث شده است که زمان و شخصیت گرشاسب در تاریخ اساطیری به آسانی قابل تشخیص نباشد. گرشاسب پسر ثریته است. ثریته تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود : یکی اورواخشیه (*urvāxšiya*) قانونگذار و دیگری گرشاسب گیسور (دارای موی مجعد)، نرمنش (دلاور). و نیرومندترین مردان. گرشاسب بخشی از فره جمشید را دریافت می‌کند. «گرشاسب در کنار دریای فراخکرد، دیو اژدها مانند یعنی گندزو<sup>7</sup> زرین پاشنه را از پای درمی‌آورد. بر خانه بزرگ او یورش می‌برد و هیتابس زرین تاج را که قاتل برادرش اورواخشیه است می‌کشد. رام کردن باد، بازداشت مرغ بال گسترده و از میان بردن راهزنان غول پیکر نیز جز کارهای قهرمانی اوست» (آموزگار، 1374: 57).

گرشاسب به اشارات پشت‌ها، جاویدان و نامردنی است و 99999 فروهر، جسد او را نگهبانی می‌کند. در سوتگر نسک<sup>8</sup> (*sūtgar nask*) هم گرشاسب از جاودانان است، منتهی چون به آتش بی‌احترامی کرد، جز گناهکاران رفت و با وجود جاودانه بودن، وقتی نیهاک، پهلوان تورانی در دشت زابلستان تیری به او می‌زند، او به خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوش باقی ماند، پیکر گرشاسب را فروهرها، محافظت می‌کند تا در هزاره‌ی اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجیر خود را گسیست و به آزار آفریده‌های گیتی پرداخت، امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب بروند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر ضحاک کوبد و نابودش کند.

#### 2. آرش شیواتیر

در نوشته‌های دوران اسلامی که برگرفته از روایات کهن ایرانی است، از قهرمانی به نام آرش در دوره‌ی منوچهر سخن به میان می‌آید. چنین روایت شده است که افراسیاب تورانی، منوچهر پادشاه پیشدادی را در طبرستان محصور می‌کند. سرانجام هر دو خواهان

آشتی می شوند و منوچهر از افراسیاب درخواست می کند که به اندازه یک تیر پرتاب از خاک او را به وی برگرداند.

افراسیاب این درخواست را می پذیرد. سپندهارمذ (= ایزد موکل بر زمین) به منوچهر فرمان می دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند. چون این تیر و کمان از جنگل های خاص، پر آن از پر عقاب برگزیده و آهن آن از کانی های ویژه آماده می شود. آرش، پهلوان ایرانی، انجام این مهم را به عهده می گیرد. او همه نیرو وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می بخشد. تیر سپیده دم رها می شود؛ از کوهها می گذرد؛ ایزد باد به یاری می آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ، در ناحیه ای به نام گوزکان، در کنار جیحون بر درخت گردوبی که بلند بالاتر از آن در جهان نیست می نشیند و مرز ایران و توران مشخص می گردد. از آرش قهرمان که وقتی تیر را پرتاب می کرد، پهلوانی تندرست بود و همه را به گواهی تندرستی خود طلبیده بود دیگر چیزی باقی نمی ماند؛ چون هستی خود را به تیری بخشیده که سرزمین ایران را گستردۀ تر کرده است.

«در یشت هشتم اوستا آمده است : ستاره فرهمند تیشتی را می ستاییم که به سوی دریای وروکش به همان تندي روان است که تیر ارخش شیوا، آن کمان کش چیردست آریایی که از همه قابل تر بود و از کوه خشوت<sup>9</sup> (xšvat) تیری از کمان رها کرد که به کوه خونونت<sup>10</sup> (xvanvant) فرود آمد، پس اهورامزدا بر آن تیر نفعهای بدمید و ایزد آب و ایزد گیاه و میشه (= مهر) دارنده دشت های فراخ راهی برای گذر تیر گشودند» (رسنگار فسایی، 1383: 24). «ابوریحان بیرونی در وجه تسمیه تیرگان، از تیراندازی آرش یاد می کند و می نویسد که در این روز «اسفندار مذ» تیر آرش را از کوه رویان به اقصای خراسان در میان فرغانه و طبرستان به درخت جوزی فرود افکند و گویند هزار فرسخ راه آمده بود» (رسنگار فسایی، 1383: 241).

### 3. سام

سام که او را نواده‌ی گرشاسب یا فرزند نریمان دانسته‌اند و به سام یک زخم نیز مشهور است، زیرا با گرز گاو چهر خود به اژدها ای برآمده از کشف رود، حمله برد و او را با یک ضربت گرز بکشت. بنابراین او یکی از پهلوانان اژدهاکش است که به همین جهت وی را با

گرشااسب یکی دانسته‌اند. «سام، بنابر بعضی نسخه‌های شاهنامه به رزم جاودان هندوستان رفت و با پیروزی به درگاه منوچهر شاه بازگشت و سپس از پهلوانی‌های بسیار در هندوستان درگذشت و بنابر شاهنامه زال فرزند سام در گوراب برای وی ستودان ساخت» (rstgar فسایی، 1383: 241).

#### 4. زال

زال یا دستان، پسر سام است که چون متولد شد، سپید روی و سپید موی بود و سام را از داشتن چنین فرزندی ننگ آمد؛ پس سام فرمان داد تا او را به البرز کوه بردند و برستیغ آن کوه، نزدیک به خانه سیمرغ رها کردند و بازگشتند و سیمرغ چون به قصد آوردن غذایی برای فرزندانش از آشیان بیرون آمد، کودک را دید و برگرفت و به کنار خود برد و بر وی مهر افکند و به پرورش این کودک پرداخت تا زال جوانی پهلوان و برومند شد و نشانش در جهان پراکنده گشت و از او به سام هم خبر رسید. سام شبی خواب دید و از موبدان گزارش آن را پرسید و آنان او را به خاطر این ماجرا ملامت می‌کنند. بنابراین، به البرز کوه رفت تا فرزند را باز آورد و با آن که زال دل از سیمرغ بر نمی‌کند، سیمرغ او را به رفتن با پدر راضی ساخت و با دادن پری از پرهای خود به زال، از وی خواست تا هر گاه کاری دشوار بر وی پدید آمد با سوزاندن پر سیمرغ او را به یاری بخواند.

زال با پدر به زابلستان و ایران بازگشت و پهلوانی بزرگ و سپهسالار ایران گشت و دلاور و سلحشوری‌های فراوان از خود نشان داد و در چند واقعه نیز پر سیمرغ را سوزاند و از سیمرغ یاری خواست. نخستین بار در زادن دشوار رودابه بود که سیمرغ چگونگی به دنیا آوردن رستم را به او یاد داد. زال در نبرد رستم با اسفندیار نیز چون تن رخش و رستم، زخم‌های مهلك بر می‌دارد از سیمرغ یاری می‌خواهد و برای این منظور شب هنگام سه مجرم آتش بر بالایی برد و پری از پرهای سیمرغ را آتش زد و سیمرغ حاضر شد و رستم و رخش را درمان کرد و در همین جا بود که راز کشتن اسفندیار را نیز برای رستم فاش ساخت، که همه این توانایی به سبب وجود فرّه در زال بود.

## 5. رستم

رستم فرزند زال و رودابه به معنی تن بالنده، کشیده، بالا روینده و دلیر است و این کلمه در اوستا یکی از صفات و عنوانین گرشاسب است و بسیاری از داستان‌های گرشاسب به رستم نسبت داده شده است. در هنگام ازدواج زال و رودابه ستاره شناسان پیش‌بینی تولد رستم را کردند، از کارهای پهلوانانه او کشتن پیل سفیدی است که گریخته بود و نیز گشودن دژ سپند و گرفتن انتقام نیای خود نریمان، اما مهم‌ترین ماجراهای پهلوانی رستم، رفتن به مازندران و رهانیدن کاوس از چنگ دیوان مازندران و نبرد او با اژدها است که حاکی از فره ایزدی او است.

«چون کاوس را دیوان مازندران گرفتار و نایبینا کردند، کاوس فرستاده ای به نزد زال و رستم فرستاد و از آنان برای رهایی خود یاری خواست و رستم به فرمان پدر رهسپار مازندران گردید، در نیستانی بخفت و رخش شیری را که به او حمله کرد بگشت.

در خان دوم رستم به بیابانی گرم و سوزان رسید که از گرما و تشنگی از کار باز ماند و بر خاک گرم افتاد و در حالی که زبانش از تشنگی چاک چاک شده بود، با خدای خود به راز و نیاز پرداخت که ناگهان میشی نیکو سرین پدید آمد و رستم اندیشید که این میش را آشخوری است، پس او را دنبال کرد تا به چشمه‌ای رسید و خدای را سپاس گفت. این میش را می‌توان فره ایزدی رستم دانست که موجب رهایی وی از مرگ می‌گردد. رستم در چشمه سر و تن بشست و بخفت، اما این بار جایگاه خواب رستم، مکان اژدهایی بزرگ بود. اژدهایی که در تیرگی شب سه بار بر رخش پیدا شد، ولی تا رخش وحشت زده رستم را بیدار می‌کرد و رستم چشم می‌گشود، اژدها نهان می‌گشت. سرانجام با اژدها درآویخت و او را کشت. در خان چهارم رستم با زنی جادوگر رو به رو شد که در کنار چشمه‌ای بزمی آراسته بود و با شنیدن صدای رستم پنهان گشت. رستم در آن بزم آمده، به می‌گساری و رود نواختن پرداخت و زن جادوگر خود را در سیمای میگساری جوان درآورد و به نزد رستم آمد، اما چون رستم جامی شراب به وی داد و از خدای نیکی دهش یاد کرد، سیمای زن جادوگر، بگشت و سیاه شد و رستم دریافت که وی اهریمن است و او را در بند کشید و از وی خواست تا چهره واقعی خود را بنماید و زن به صورت ژنده پیری زشت و پلید نمایان شد و رستم او را کشت. بنابر شاهنامه رستم، پس از گذر از خان چهارم و پنجم با اولاد

پهلوان درگیر می‌شود و او را اسیر می‌سازد و پیاده با خود می‌برد تا جایگاه کاووس و دیو سپید را به وی نشان دهد و او چنین می‌کند. آن گاه رستم به جایگاه ارزنگ دیو می‌رسد و با او درمی‌آویزد و او را می‌کشد. در هفتمین خان، رستم به غاری می‌رسد که دیو سپید در آنجاست. رستم درنگ می‌کند تا روز شود و دیوان را گاه خواب فرا رسد، آن گاه به دیوان حمله می‌برد و بسیاری را می‌کشد و به جایگاه دیو سپید می‌رسد. رستم پس از کشتن دیو سپید به نزد کاووس شتافت و خون دیو سفید را در چشمان کاووس چکانید و او را بار دیگر بینا ساخت. با کاووس به مازندران شتافت و شاه مازندران، به نبرد با او آمد و رستم با نیزه به وی حمله برد و شاه مازندران خود را به شکل سنگ درآورد. رستم آن سنگ را برگرفت و به پیش سرا پرده شاه آورد و به ایرانیان سپرد و شاه مازندران را گفت اگر نمی‌خواهد که سنگ را با گرز خرد کند خود را بنمایاند و شاه مازندران ناگزیر خود را نمود و کاووس فرمان داد تا او را بکشند» (rstgkar fasiyi, 1383: 51-247). چیرگی رستم در این هفت خان همگی دلالت بر فرهمندی رستم است.

## 6. اسفندیار

اسفندیار پسر گشتاسب نیز از فرهمندانی است که رویین تنی او نشانه قدرت و توجه ایزدی به وی دانسته شده است. «در باب رویین تنی او در مجمل التواریخ و القصص آمده است: گویند چشمه‌ای روی، روان گشت. سلیمان را یعنی عین القطر و از آن تمثیل‌ها کردند، پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالیٰ جان به تن اندر کرد و اسفندیار از ایشان بود که چون گشتاسب را فرزند نبود، اسفندیار را به پسری بداشت و اسفندیار را از آن، رویین تن خوانندی. اما برخی دیگر برآنند که وی به دست زرشت رویین تن گردید و پیروزی‌ها یافت. بنا به سنت مزدیسنا، زرتشت اسفندیار را در آبی مقدس شست تا رویین تن و بی‌مرگ شود، اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی، به هنگام فرو رفتن در آب چشم‌هایش را بست و آب به چشم‌هایش نرسید و زخم پذیر ماند، در واقع در جهانی که مرگ همه راهها است، اسفندیار آرزوی توانایی و بی‌مرگی است» (مسکوب، 1354: 29).

### نتیجه گیری

فر و فره به معنی شکوه و درخشش است. فر در متون اساطیری، گر چه مظاہری مختلف دارد، ولی صفتی تغییر ناپذیر نیز در آن وجود دارد که می‌توان آن را پدیده خدایی دانست که گاهی به صورت نور از چهره پادشاهان و موبدان و پهلوانان می‌تابد و زمانی به صورت نیرویی در بازوan رستم و غیره پدیدار می‌شود و لحظه‌ای به شکل اندیشه‌ای خدایی در پیدا کردن رازهای زندگی انسان‌ها و ... جلوه می‌کند؛ ولی به هر صورت و شکلی که ظاهر شود و در هر پیکری که جلوه کند، و مظهر و تجلی گاه آن، چه انسان باشد و چه هر موجودی دیگر، همیشه از صفت زیبایی برخوردار است. در شاهنامه فر و بخت گاهی با هم یکی هستند. قدرت انسان‌ها و خوشبختی آن‌ها زائیده فر ایزدی است که گاهی از آن به فر کیانی نیز تعبیر می‌شود. مفهوم این سخن آن است که انسان‌ها با فرهمندی به هر مقام و منزلتی دست می‌یابند، اما به مقام خدایی عروج نمی‌کنند هر چند به یاری فره خویش بر اجرای کارهای شگفت و حتی خدایی توفیق می‌یابند. برای مثال جمشید تا وقتی که از فره ایزدی برخوردار بود، به همه مردم آرامش می‌بخشید، در روزگار او نه سرما، نه گرما، نه پیری و نه مرگ اثر داشت. فره ایزدی جمشید سبب گردید تا جمشید جهان را بی مرگ و مردم را از رنج و بدی دور سازد، اما جمشید خودبینی کرد و مغدور شد و خود را کردگار خواند و فره از او گرفته شد. بنابراین فرنعمتی پایدار و همیشگی نیست و دورانی دارد که وابسته به درجه پایداری و فرهمندی بر معیارهای پذیرفتگی فره بخش است. کیومرث، فریدون و کاووس نیز دارای فره ایزدی بودند و به همین جهت کارشان رونق فراوان داشت. کیخسرو نیز از مرگ و بیماری برکنار بود و فر کیانی بدو تعلق داشت. صاحب پیروزی خداداد بود و تسلط مطلق داشت و از بهشت آگاه بود.

در کل وجود «فر» منشأ تغییرات عده در هستی افراد است و موجب دگرگون شدن عملکرد و نجات آن‌ها از مرگ می‌شود. مثلاً فره پهلوانان به صورت بهره‌مندی از تنی آسیب‌ناپذیر یا زرهی شگفت، خودنمایی می‌کند که جسم آن‌ها را محفوظ می‌دارد، مانند ببر بیان رستم و رویین تنی اسفندیار. به علاوه شاهانی همچون جم و کیخسرو جام جهان بین دارند که در این موارد فرهمندی، هستی مادی و معنوی قهرمانان را دگرگون می‌کند.

تیر آرش نیز از مصادیق فرّهمندی آرش است که به صورت دمیدن نفعه‌ای ایزدی بر تیر و برگرفتن تیر به وسیله فرشته آشکار می‌شود. در کل می‌توان به این نتیجه رسید که «فرّ» با نیروهایی که ایزدان دارند متفاوت است و این اختلاف در آن است که «فرّ» با همه شکوهمندی و تاثیر و قدرتی که دارد، عطیه‌ای ثابت نیست و به محض بروز خطا یا گناه باز ستانده می‌شود و دوام آن به ادامه رابطه معقول فرّهمندان با پروردگارشان وابسته است.

#### پی‌نوشت :

- 1- آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدوده دوازده هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده هزار سال به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینوی و دوران‌های بعدی مینوی و گیتی است.
- 2- پیش نمونه چهارپایان مفید، «گاو یکتا آفریده» یا «ایوگداد» به معنی یکتا آفریده است که در کناره راست رودخانه و دائیتی یا دائیتی خوب (= روانه اساطیری در سرزمین ایران) در ایران ویج (= سرزمین ایران) آفریده می‌شود. او مانند ماه سفید و روشن است و بالایش به اندازه سه نای (= هر نای برابر با ده فوت است) است. اورمزد او را همچنین برای یاری آب و گیاه می‌آفریند (آموزگار، 1374: 41).
- 3- بنابر اعتقادات ایران باستان زمین به هفت بخش تقسیم می‌شود و هفت کشور (اقليم) بدین ترتیب به وجود می‌آید. کشور خونیرس (xvanēras) در میان است و ایران ویج یا ایران ویز، کشور سَوَه (savah)، در شمال، دو کشور وُروجَرَش (Vourujarsh) و وُروبرَش (Vourubarsh) در جنوب، دو کشور فَرَدَدْفَش (fradadafsh) و ویدَدْفَش (vidadafsh) پدید می‌آید (آموزگار، 1374: 43).
- 4- بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دریایی که فراخکرد (در اوستا و روکش) یا دریای کیهانی نامیده می‌شود.
- 5- سوشیانت به معنی نجات‌دهنده است و سومین و آخرین موعود زرتشت است که بعد از اوشیدر و اوشیدر ماه ظهور می‌کند.

- 6- وای از ریشه «و» مشتق شده که به معنی وزیدن است. وای به معنی باد و هوا بوده و هم به مفهوم ایزدبار است که موکل باد موافق و هوای خوب است (اوشیدری، 1371: 463).
- 7- دیوی است که به دست گرشاسب کشته شده و در آبان یشت اوستا، زرین پاشنه نامیده شده است؛ زره پاشنه هم گفته‌اند یعنی کسی که آب دریا تا پاشنه او بوده است (زره به معنی دریا است) (اوشیدری، 1371: 412).
- 8- سوتگر نسک، نخستین نسک (= کتاب) از بیست و یک سنک اوستاست. این کتاب دارای 22 فرگرد (= فصل) است. فصل‌های 1 تا 13 شامل مطالب گوناگونی است که بیشتر جنبه اندرز و دستور عمل‌های دینی دارد. از فصل 14 به بعد بیشتر مطالب گوناگون اساطیری مانند داستان گرشاسب، جمشید، ضحاک، فریدون، کاوس و کیخسرو آمده است (نفضلی، 1376: 139).
- 9- در اوستا نام کوهی است که آرش، تیرانداز معروف آریایی برای تعیین مرز ایران و توران از آنجا تیری انداخت و این تیر در کوه خونونت فرود آمد. دارمستر معتقد است که خشوت بایستی یکی از قله‌های رشته کوه‌های البرز باشد (اوشیدری، 1371: 261).
- 10- در اوستا آمده است که آرش برای تعیین مرز ایران و توران، در زمان منوچهر و در پس مناقشات با افراصیاب، تیری از کوه خشوت (رویان، دماوند) افکند و آن تیر در کوه خونونت فرود آمد. دارمستر می‌گوید که آن را باید در اطراف فرغانه جستجو کرد (اوشیدری، 1371: 267).

کتاب نامه:

- آموزگار، ژاله. 1374. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- ابن بلخی. 1374. *فارسنامه*. تصحیح و تحریثیه دکتر منصور رستگار فساوی. چاپ اول. شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- اوشیدری، جهانگیر. 1371. *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: نشر مرکز.
- بلعمی، ابوعلی محمد. بی تا. *تاریخ بلعمی*. چاپ اول. تهران.
- بهار، مهرداد. 1369. *بندھش فرنیغ دادگی*. تهران: انتشارات توسع.
- برونی، ابوریحان. 1352. *آثار الباقيه عن القرون الخالية*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: انتشارات ابن سینا.
- تفضلی، احمد. 1377. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: انتشارات سخن.
- راشد محصل، محمد تقی. 1385. *و زیدگیهای زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فساوی، منصور. 1383. *پیکرگردانی در اساطیر*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر. 1352. *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فرهوشی، بهرام. 1354. *کارنامه اردشیر بابکان*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ. 1354. *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*. چاپ چهارم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.